

بازتاب نگاه زنانه و اثرگذاری اندیشه در زبان فروغ فرخزاد

فریده سلامت نیا^۱، دکتر سعیدخیرخواه برزکی^۲، دکتر عبدالرضا مدرس زاده^۳
(تاریخ دریافت: ۹۷/۱۲/۰۹، تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۲/۳۱)

چکیده

فروغ فرخزاد یکی از پنج قله شعر معاصر فارسی است و اغلب براین باور تاکید دارند که فروغ این افتخار را مدیون دو دفتر آخر خود یعنی؛ تولدی دیگر و ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد است. و شیوه بیان و اندیشه وی در این دو دفتر کاملاً نمایان می‌شود. هرچند که محدود کردن توجه به دو دفتر پایانی و از آثار پیشین صرف نظر کردن البته سزاوار نیست. در بررسی مجموعه‌های شعری فروغ به سه دوره کلی می‌توان پی برد، دوره نخست؛ شامل مجموعه‌های «اسیر» و «دیوار» است که فردیت شاعر مطرح است بدون نوآوری خاص. دوره میانی؛ شامل مجموعه سوم فروغ، «عصیان» است. «عصیان» را می‌توان به گونه‌ای فرازمینی در نظر گرفت زیرا در زبان و اندیشه فروغ تحول رخ می‌دهد این تحول تحت تاثیر سیرانفسی و آفاقی اوست. هرچند که این دگرگونی به صورت اندیشه‌ای خام و با سرکشی و تغییر نسبت به خدا همراه است. دوره واپسین؛ شامل دو مجموعه «تولدی دیگر» و «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» که بالندگی اندیشه فروغ است. در این مقاله نگارنده پس از پرداختن به زبان و اندیشه از دیدگاه زبان‌شناسان، به زبان و اندیشه فروغ در ادوار مختلف شعری او پرداخته است.

واژگان کلیدی

اندیشه، زبان، جنسیت، فروغ

۱- دانشجوی دکتری ادبیات فارسی، گروه ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران - ایمیل: faridehsalamatnia@yahoo.com

۲- استادیار ادبیات فارسی، گروه ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران (نویسنده مسئول) - ایمیل: s.kherkha44@yahoo.com

۳- استادیار ادبیات فارسی، گروه ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران ایمیل: drmodarreszadeh@yahoo.com

مقدمه

اغلب روان شناسان بین زبان و تفکر پیوندی منطقی می‌دانند و عواملی مانند ذهن، شخصیت، محیط، ارزش‌های فرهنگی و جنسیت را در رشد زبان موثر می‌دانند. «مطالعه‌ی رفتارهای ذهنی انسان، روان شناسان زبان را به این نتیجه رساند که زبان و اندیشه، نمود خارجی رفتارهای ذهنی انسان‌اند و رابطه‌ای بسیار نزدیک و پیچیده، ذهن و زبان را به هم می‌پیوندند. رابطه‌ی دو جانبه‌ی جدایی‌ناپذیری که بین زبان و ذهن وجود دارد، هر دو عامل را در تکامل یک دیگر به یک اندازه موثر می‌دانند و بازتاب اندیشه را در زبان می‌یابند. دستگاه عصبی انسان که زبان، تفکر و استدلال از کارکردها آن است در مراحل تکامل، داده‌های حسی و مناسبات درونی را با مناسبات بیرونی درهم می‌آمیزد و دانسته‌های سطحی و احساس‌های ابتدایی به دانشی ژرف و اندیشه‌ای انتزاعی می‌رسند. اگرچه زبان شناسان این موضوع را دریافته‌اند که چگونه هوش و ذهن، از زبان به عنوان ابزاری جهت بیان احساس و اندیشه استفاده می‌کند، اما به رابطه‌ی نزدیک زبان و ذهن پی برده‌اند و دریافته‌اند که کاربرد زبان با کیفیت ذهن انسان در ارتباط است و به عبارتی زبان، بازتاب ذهن است» (باطنی، ۱۳۶۹: صص ۱۱۰ و ۱۱۷). «افلاطون معتقد بود که هنگام تفکر، روح انسان با خودش حرف می‌زند. واتسون از پیشروان مکتب رفتارگرایی در روان شناسی، در اوایل قرن بیستم همین مطلب را به

زبان دیگری بیان کرده است. او معتقد است که تفکر چیزی نیست مگر سخن گفتن که به صورت حرکات خفیف در اندام‌های صوتی درآمده است. به عبارت دیگر، تفکر همان سخن گفتن است که وازده شده و به صورت حرکات خفیف یا انقباض‌های خفیف در اندام‌های صوتی ظاهر می‌شود» (باطنی، ۱۳۸۷: ۶۳). «کمتر کسی است که در این حقیقت تردید کند که مغز هر انسان، راز سربه‌مهری است که کلید آن فقط، زبان صاحب مغز است. تا زمانی که شخص به سخن نیاید نمی‌توان گفت در مغز او چه می‌گذرد. فعالیت نورن‌ها، فقط برای صاحب مغز به صورت افکار یا احساسات یا حالت‌های روحی گوناگون قابل درک و تفسیر است و وسیله‌ای که برای صاحب مغز برای بیان آن‌ها در اختیار دارد فقط و فقط زبان است. زبان در حکم دریچه‌ای است که شخص می‌گشاید و به دیگران اجازه می‌دهد از آن دریچه به دنیای درون او نگاه کنند. به قول استاد سخن، سعدی:

«زبان در دهان‌ای خردمند چیست؟

کلید در گنج صاحب هنر

چو در بسته باشد چه داند کسی

که گوهر فروش است یا پیله‌ور»

(همان، ۶۷)

«یکی از دیگر ویژگی‌های مغز ما مفهوم سازی (concept Formation) است. این ویژگی را می‌توان انتزاع (obstraction) نیز نامید. مفهوم‌سازی فرایندی است که به پیدایش

مفاهیم ذهنی می‌انجامد. هر مفهوم یک مجموعه یا یک مقوله معنایی است که افراد آن مجموعه به اعتبار وجه یا وجوه اشتراک خود در آن راه یافته‌اند. مفاهیم، ابداعات ذهن ما هستند و در دنیای بیرون وجود خارجی ندارند. مثلاً؛ انسان یک مفهوم است که به کلی ساخته ذهن است. در جهان خارج، انسان وجود ندارد، آن چه وجود دارد افراد هستند با نام‌های متفاوت، با خلق و خوی متفاوت. قدرت مفهوم سازی مغز ما حد و مرزی ندارد اغلب از مفاهیمی که خود انتزاعی هستند مفهوم‌های انتزاعی‌تری می‌سازیم. مثلاً از انسان، انسانیت و از انسانیت، انسانیت دوستی را می‌سازیم. (human hu- manity humanitarianism) از سوی دیگر مفاهیمی می‌سازیم مانند آزادی، قدرت، عشق، نفرت که تعریف آن‌ها نه تنها بس دشوار است، بلکه افراد مختلف از آن‌ها تعبیرهای متفاوت و گاه متضادی دارند. کار مفهوم‌سازی ممکن است در حدی از انتزاع صورت گیرد که ما خود تصدیق کنیم وجود چنین چیزی در عالم واقع محال است. بسیاری از مفاهیم ریاضی از این گونه‌اند. تعریف «نقطه» به چیزی که نه طول دارد و نه عرض و نه ارتفاع، و تعریف «مجموعه تهی» به مجموعه‌ای که هیچ عضوی ندارد، مفاهیمی از این دست هستند. این جا جایی است که زبان با تفکر سخت گره می‌خورد. مغز این مفاهیم را می‌سازد و زبان روی آن‌ها نام می‌گذارد و ما به تدریج عادت می‌کنیم در هنگام تفکر به

جای این که خود مفاهیم را به کار گیریم، از کلمات که «برچسب‌های» آن مفاهیم هستند، استفاده کنیم. این جانشینی کم کم آن قدر عادی می‌شود که کلمات برای ما موجودیت یا واقعیت پیدا می‌کنند، نه مفاهیم. اغلب مردم کلماتی را به کار می‌برند که اگر شما آن‌ها را متوقف کنید و مفهوم آن کلمات را از آن‌ها بپرسید، از پاسخ گویی عاجز می‌مانند. این کار، بی‌شبهت به استفاده از پول در معاملات نیست. اگر پول در کار نبود، ما مجبور بودیم کالاهای خود را با خود حمل و معاوضه کنیم، ولی با وجود پول، مجبور به چنین کار پر زحمتی نیستیم. بر همین قیاس، استفاده از کلمات به جای مفاهیم از بار حافظه می‌کاهد و تفکر را برای ما نه تنها آسان بلکه امکان‌پذیر می‌کند. کلمات گاه چنان نیروی سحرانگیزی پیدا می‌کنند که ما را می‌فریبند تا تصوّر کنیم که هر چه در زبان نامی دارد در دنیای خارج نیز وجود مستقلی دارد، و حال آن که چنین نیست. مثلاً آیا تاکنون فکر کرده‌اید که واژه «زمان» که ما این همه آن را به کار می‌بریم ممکن است به چیزی دلالت کند که اصلاً وجود نداشته باشد؟ آیا فکر کرده‌اید که مفهوم زمان ممکن است به کلی موهوم باشد؟» (باطنی، ۱۳۸۷: ۷۴). «دایان هیلز در تحقیقات خود ریشه بسیاری از تفاوت‌های جنسیتی را به مغز ارتباط می‌دهد. او می‌نویسد: مغز زن مانند جسم او ۱۰ تا ۱۵ درصد کوچک تر از مغز مرد است، با وجود این در مناطقی از مغز زنان که

مختص ادراکات پیشرفته زبان است. احتمالاً تعداد بیشتری نرون عصبی به صورت فشرده وجود دارد. براساس یافته‌های جدید مهم‌ترین تفاوت‌های بین مغز زن و مرد چنین است که: (۱) زنان سطح بیشتری از مغز خود را به کار می‌گیرند. (۲) مغز زنان شدیدتر به احساسات پاسخ می‌دهد. (۳) زنان در استفاده از کلمات تواناترند، مهارت کلامی بیشتری دارند، چون از دو نیم کره‌ی مغز استفاده می‌کنند. (۵) حافظه‌ی زنان قوی‌تر است. (۶) مغز زنان دیرتر پیر می‌شود. یکی از ویژگی‌های زبان فروغ، جنس‌گرایی در زبان و کاربرد واژه‌ها و اصطلاحات جنسیتی است که به نوعی به جنسیت او مربوط می‌شد. (هم آغوشی، بوسه، حسِ خواستن، بستر، هوس، شهوت، آغوش، پستان) که گویی در کاربرد آن‌ها عمد داشت و یا از سوی دیگر بازتابی از بینش جنس‌گرایانه‌ی او بود که با ارزش‌های فرهنگی جامعه متناسب نبود و به گونه‌ای ستیز شاعر را با فرهنگی نشان می‌داد که در کاربرد واژه‌ها نیز محدودیت جنسی را اعمال می‌کند و در کل ستیز با ساختار نظامی مردسالارانه بود. این گونه واژه‌ها و اصطلاحات وحتى درون مایه‌های جنسیتی در مجموعه اسیر بیشتر است. با رشد اندیشه‌گرایی شاعر، تمایل به دوگانه‌گرایی جنسی در او کم رنگ شد و او به دنیای گسترده انسان بدون جنسیت اعتقاد پیدا کرد و در صورت طرح اجباری موضوعی که به نوعی به جنسیت مربوط می‌شد، در یکی از آخرین سروده‌هایش احساس چندش

آور خود را بی پروا به مسایل جنسی چنین بیان کرد و بی‌توجه به ارزش‌های فرهنگی که زن را از نزدیک شدن به چنین موضوع‌ها و واژه‌هایی برحذر می‌کند با کلامی عربیان از موضوعی ممنوع می‌گفت: مرا به زوزه‌ی دراز توشح/ در عضو جنسی حیوان چه کار/ مرا به حرکت کرم در خلا گوستی چه کار» (کراچی، ۱۳۸۳: ۹۹ و ۱۰۰)

در این مقاله سعی شده است تا تحلیلی از زبان و اندیشه فروغ با توجه به مجموعه‌های شعری وی ارائه شود.

بیان مسئله و سوالات تحقیق

آثار فروغ بارها مورد پژوهش قرار گرفته است و در این پژوهش‌ها به زاویه‌ای از زندگی خانوادگی، موقعیت اجتماعی، مذهبی او پرداخته شده است. مقالات، کتاب‌ها و رساله‌های فراوانی نیز نوشته شده است اما به نظر می‌رسد درباره‌ی زبان و اندیشه فروغ، تحلیل کاملی صورت نگرفته است در نتیجه نگارنده بر آن شد که نقدی هرچند موجز و کوتاه برای علاقه‌مندان ادبیات معاصر و شعر فروغ فراهم نماید. «تا که قبول افتد و که در نظر آید» پرسش‌هایی که به ذهن متبادر شد و در اثنای متن اصلی به آن‌ها پاسخ داده شد شامل؛

۱- آیا جنسیت بر زبان و اندیشه‌ی فروغ تاثیرگذار بوده است؟

۳- چه عواملی در تحول اندیشه و زبان فروغ تاثیرگذار بوده اند؟

هدف تحقیق

هدف اصلی این نوشتار پاسخ به این سوال است که زبان و اندیشه‌ی فروغ فرخزاد در ادوار مختلف شعری چه تاثیری بر یکدیگر داشته اند؟

روش تفصیلی تحقیق

این پژوهش با اجرای روش کتابخانه‌ای مبتنی بر توصیف و تحلیل و براساس یادداشت برداری و استفاده از مقالات و کتاب‌های موجود در کتابخانه‌ها و مراکز علمی در زمینه شعر فروغ فرخزاد انجام شده است.

پیشینه تحقیق

منابع زیادی درباره‌ی زندگی و شعر فروغ فرخزاد در دوره معاصر نوشته شده است که در دودسته‌ی کتاب‌ها و مقاله‌ها می‌توان قرارداد، به اختصار عبارتند از:

کتاب‌ها

۱- کتاب «نگاهی به فروغ فرخزاد» از دکتر سیروس شمیسا، انتشارات مروارید، چاپ سوم، ۱۳۷۶، تهران. که این کتاب شرح مختصری است بر برخی از اشعار فروغ و در مورد برخی از جنبه‌های شاعری فروغ توضیح داده شده است.

۲- کتاب «پریشادخت شعر» از م. آزاد، نشر ثالث چاپ اول، ۱۳۷۶، تهران. در این کتاب به تحلیل زندگی و شعر فروغ پرداخته شده است.

۳- کتاب «آیه‌های آه» از ناصر صفاریان، نشر

روزنگار، چاپ اول، ۱۳۸۱، تهران. شامل متن کامل گفت و گوهایی است که برای ساخت فیلم‌های «سه گانه‌ی فروغ فرخ زاد» انجام شده است.

۴- کتاب «فروغ فرخزاد» از دکتر روح انگیز کراچی، انتشارات داستان سرا، چاپ اول، ۱۳۸۳، تهران، کتاب شامل دوبخش است، دربخش اول به جنبه‌های سه گانه‌ی هنر فروغ، شعر، سینما و سفرنامه نویسی اشاره شده است و بخش دوم؛ کتابشناسی است که برای نخستین بار گردآوری شده و شامل اطلاعات منبع شناسی درباره‌ی فروغ فرخزاد در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۳۱ تا ۱۳۸۱ است.

۵- کتاب «شناخت نامه‌ی فروغ فرخزاد» از شهناز مرادی کوچی، نشر قطره، چاپ اول، ۱۳۷۹، تهران. در این کتاب همه آثار نظم و نثر فروغ و نقدها، سوگ نامه‌هایی درباره او، گفت و گوهای فروغ، داستان‌های کوتاه، خاطرات، نامه‌ها، نقاشی‌ها، طراحی‌ها، دست خط‌ها و..... فراهم شده است.

۶- کتاب «کسی که مثل هیچ کس نیست» از پوران فرخزاد، نشر کاروان، چاپ اول، ۱۳۸۰، تهران. در این کتاب مجموعه آرا و دیدگاه‌های نویسندگان، شاعران و نقادان درباره فروغ و آثارش ارائه شده است.

۷- کتاب «جادوی جاودانگی» از بهروز جلالی پندری، انتشارات مروارید، چاپ اول، ۱۳۹۴،

تهران. شامل نامه ها، مصاحبه ها، مقالات، داستانواره ها و خاطرات فروغ. به همراه نوشته ها و سروده هایی از شاعران و نویسندگان معاصر درباره شعر و زندگانی فروغ.

مقالات

۱- پژوهشی نو در شعر فروغ فرخزاد از خانم سوسن پورشهرام، فصلنامه بهار ادب، سال اول، شماره دوم، زمستان ۸۷، صص ۱۱۲-۹۱، نتیجه ای که نویسنده گرفته این است که؛ مهم ترین ویژگی اشعار فروغ، صدای خاص زنانه است. با این که فروغ برای نخستین بار تجربه های اندوه بار یک زن، اعتراض ها و شکوه هایش را به زبان شعر سرود. ولی انتساب فروغ به فمینیسم، انتسابی غیر علمی است.

۲- خوانش شعرایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد فروغ فرخزاد از دیدگاه روان کاوی ژاک لاکان از آقای سیدرضا ابراهیمی، فصلنامه زبان و ادب فارسی، دانشکده ادبیات و زبان های خارجی واحد سنندج، زمستان ۹۰، سال سوم، شماره ۹، صص ۲۴-۱. که با تحلیل روان شناسی اشعار فروغ، عواطف و احساسات شخصی شاعر را به خواننده نشان می دهد. و معتقد است فروغ با نگاهی نافذ و عمیق به جهان بینی والای انسانی رسیده است.

۳- مقاله ای «صدای بال فرشتگان» از دکتر غلامحسین یوسفی در کتاب چشمه ی روشن، انتشارات علمی، چاپ چهارم، پاییز ۷۱، تهران.

که با ارائه ی نمونه هایی از شعر فروغ به بررسی آن ها پرداخته شده است و نتیجه گرفته است که فروغ استقلال دید و تجربه شخصی داشت و برای دستیابی به زبانی زنده و متناسب با آن چه که در ضمیر داشته، کوشش کرده است. و با همه فراز و فرودها که در شعر خود داشته است در ادب فارسی جایگاهی شایسته و ممتاز احراز کرده است.

و مقالات متعدد دیگری که در مجله ی سپیدوسپاه، آرش و سایر نشریات درباره ی فروغ فرخزاد، زندگی و شعروی نوشته شده است.

زبان و اندیشه ی فروغ

قضاوت درباره ی زبان شعری فروغ بدون آگاهی از افکار، باورها و اندیشه ی او کاردشواری است. به گونه ای این دو در اشعار فروغ آمیخته شده اند که تفکیک آن ها صعب و دشوار می نماید و طبیعتاً؛ هرچه شناخت بهتر باشد قضاوت درباره ی اشعارش راحت تر انجام خواهد شد. فروغ در مصاحبه ای با سیروس طاهباز از دوره ی آغازین شاعریش چنین می گوید: «من احتیاج داشتم که در خودم رشد کنم و این رشد زمان می خواست و می خواهد. با قرص های ویتامین نمی شود یک مرتبه قد کشید. قد کشیدن ظاهریست، استخوان ها که در خودشان نمی ترکند. به هر حال یک وقتی شعری گفتم، همین طور غریزی، در من می جوشید. روزی دوسه تا. توی آشپزخانه، پشت چرخ خیاطی. خلاصه همین طور می گفتم. خیلی

عاصی بودم. همین طور می گفتم. چون همین طور دیوان بود که پشت سردیوان می خواندم. و پرمی شدم و چون پرمی شدم، وبه هر حال استعداد کی هم داشتم، ناچار باید یک جور ی پس می دادم. نمی دانم این ها شعربودند یا نه فقط می دانم که خیلی «من» آن روزها صمیمانه بود و می دانم که خیلی هم آسان بود. من هنوز ساخته نشده بودم. زبان وشکل خودم را و دنیای فکری خودم را پیدا نکرده بودم. توی محیط کوچک وتنگی بودم که اسمش را می گذاریم زندگی خانوادگی. بعدیک مرتبه از تمام آن حرفها خالی شدم. محیط خودم را عوض کردم، یعنی جبرا و طبیعتا عوض شد. «دیوار» و «عصیان» در واقع دست و پازدنی مایوسانه در میان دو مرحله زندگیست. آخرین نفس زدن های پیش از یک نوع رهایی است. آدم به مرحله تفکر می رسد، در جوانی احساسات ریشه های سستی دارند، فقط جذبۀ شان بیشتر است. اگر بعدا به وسیله فکرها رهبری نشوند، ویا نتیجه تفکر نباشند، خشک می شوند و تمام می شوند. من به دنیای اطرافم، به اشیا اطرافم و آدم های اطرافم و خطوط اصلی این دنیا نگاه کردم، آن را کشف کردم و وقتی خواستم بگویمش، دیدم کلمه لازم دارم. کلمه های تازه که مربوط به همان دنیا می شود. اگر می ترسیدم، می مردم. اما نترسیدم. کلمه ها را وارد کردم. به من چه که این کلمه هنوز شاعرانه نشده است. جان که دارد. شاعرانه اش می کنیم. کلمه ها که وارد شدند، در نتیجه احتیاج

به تغییر ودست کاری در وزن ها پیش آمد. من همیشه به تجربیات خودم متکی بودم. من اول باید کشف می کردم» (طاهباز، ۱۳۷۶: ۱۶-۱۷). این ها بخشی از تجربه ها و آرا فروغ است و بیانگر خصیصه برجسته وی نسبت به سایر شاعران معاصر است که شعر گفتن را مستقل وخودجوش وبدون تقلید ازدیگران تجربه کرده است. از بررسی مجموعه اشعار فروغ، در حوزۀ زبان وفکر، می توان به سه دوره ی مستقل رسید؛

دوره نخست؛ حسی

شامل دوره آغازین شاعری فروغ است. به خاطر شکست در ازدواج و طلاق گرفتن در سن جوانی بسیار احساساتی است و برخوردار او با مسایل پیش آمده نیز از روی احساسات تند جوانی، که در اشعار دو مجموعه نخست-دیوار، اسیر-کاملا مشهود است. حسب حال اعتراف گونه خود را با بیانی سرکش بازگویی کند. پراگویی نمی کند و هرچه آرایه می دهد کوتاه، گویا وصریح است و در جست وجوی فتوحاتی تازه به سر می برد. در این دوره است که فروغ «در بعضی از لحظات زندگی، از زن بودن خود ناراضی بود و زن را موجودی می انگاشت که زیر سلطه ی دیگران است» (عابدینی، ۱۳۶۵: ۱۳). وبه صراحت درسرودهی «شعری برای تو»، برای پسرش کامیار چنین سروده است: «آن داغ ننگ خورده که می خندید / بر طعنه های بیهوده، من بودم / گفتم: که بانگ هستی خودباشم / اما در یغ و درد

که زن بودم» (فروغ، ۱۳۸۵: ۱۴۸).

یک تنه به قاضی می‌رود و مردان را تنها عامل اسارت زنان معرفی می‌کند «آرزوی من، آرزوی آزادی زنان ایران و تساوی حقوق آن‌ها با مردان است، من به رنج‌هایی که خواهرانم در این مملکت در اثر بی‌عدالتی‌های مردان می‌برند کاملاً واقف هستم و نیمی از هنرم را برای تجسم دردها و آلام آن‌ها به کار می‌برم. آرزوی من ایجاد یک محیط مساعد برای فعالیت‌های علمی و هنری - اجتماعی بانوان است. آرزوی من این است که مردان ایرانی از خودپرستی دست بکشند و به زنان اجازه بدهند که استعداد و ذوق خودشان را ظاهر سازند (جلالی، ۱۳۷۶: ۱۴). و این قضاوت‌ها سبب می‌شود که اغلب منتقدان شعرش «انگیزه شعرهای احساسی و پرشور «اسیر» را شور و بی‌تابی جوانی بدانند و شورش او را اسارت زن در این دفتر در حدیبیان غرایز و احساس تند و تیز جوانی قلمداد کنند (م. آزاد، ۱۳۷۸: ۱۱۲). و این احساس‌های تند و تیز به خوبی در بیان‌های اروتیک او پیداست اما همان گونه که گفته‌اند، شعرهای فروغ در حال تکامل‌اند و «در شعرهای دیوار، بیان اروتیک رنگ می‌بازد و بیشتر شعرهای دفتر دیوار، زبان احساساتی دخترکانه‌ای دارد، در این شعرها نه آن شور و سرزندگی شعرهای اسیر است و نه گویای اندیشه خاصی است. شعرهایی سطحی با مضامینی تکراری در این حدود: درمنی و این همه زمن جدا / با منی و دیده ات به سوی غیر، بهرمن نمانده راه گفت

و گو/ تو نشسته گرم گفت و گوی غیر» (م. آزاد، ۱۳۷۸: ۱۱۷).

اگرچه در این سه دفتر و دفترهای بعدی فروغ همواره روبه پیشرفت و ترقی است چه از لحاظ زبان شعری و چه از لحاظ وسعت اندیشه، اما حتی در عصیان هم که آخرین دفتر شعرهای نخستین اوست، کامل نیست. در این سه دفتر، عدم دید سیاسی و اجتماعی را ایراد بزرگ فروغ دانسته‌اند «آیا شاعره‌ای که خود را اسیر قفس مرد می‌داند، واقعا از این حقیقت آشکاری خبر است که در اجتماع ما زن و مرد محروم اندوهیچ کدام از حقوق انسانی برخوردار نیستند و جای شایسته‌ی خود را ندارند؟ در اوضاع و احوالی که زن از حقوق اجتماعی و سیاسی و حق تعیین سرنوشت خود محروم است، آزادی احساس و عاطفه را رایگانه حق مسلم زنان دانستن، نشانه بی‌خبری از مقام زن در اجتماع ماست» (مرادی کوچی، ۱۳۷۹: ۱۴۶).

جدایی او از سیاست به حدی بود که برخی را به تعجب و می‌داشت. «دختر نوجوان که با همه موانع و مشکلات، خودش داشت راه بازمی‌کرد، چه طوری خبرازکنار جریانی سیاسی به وسعت و جذابیت ملی کردن نفت، به طوری که در شعرش اثری و خبری از این حادثه بزرگ تاریخی دیده نشد؟» (م. تهرانی، ۱۳۷۶: ۸۲).

در واقع، فروغ گرایش سیاسی نداشت و آن چه در این باره می‌دانست حاصل تجربه‌های شخصی

وذهنی او بود و این ازدیدِ برخی حُسنِ کار او بود و تا آخر نیز آن را با خود حفظ کرد با این حال در مورد دید اجتماعی بی تفاوت نماند. و در مرحله گذار از سه دفتر از من فردی به من گسترده و اجتماعی در دو دفتر آخر دست می‌یابد. به طوری که او را «اجتماعی‌ترین شاعر معاصر» می‌دانند. در دو دفتر آخر - تولدی دیگر و ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد - دید اجتماعی او به قدری وسیع است که از «کودکی با بادبادک‌های رنگین» تا «گاری فرسوده» را دربر می‌گیرد:

«می‌توان با پنجه‌های خشک / پرده را یک سو کشید و دید / در میان کوچه باران تند می‌بارد / کودکی با بادبادک‌های رنگین اش / ایستاده زیر یک طاقی / گاری فرسوده‌ای میدان خالی را / با شتابی پرهیاهو ترک می‌گوید» (فروغ، ۱۳۸۵: ۲۲۹).

فروغ برای شعر اهمیت فراوانی قائل بود به حدی که حتی او زن بودنش را به خاطر شاعر بودنش ارج می‌نهاد «خیلی خوب خیاطی می‌کرد و می‌گفت: وقتی از خیاطی برمی‌گردم، بهتر می‌توانم شعر بگویم» جدایی او از همسرش نیز به خاطر همین اهمیت فراوانی بود که به شعر می‌داد، در واقع «فروغ مجبور شد میان شعرو زندگی یکی را برگزیند» (جلالی، ۱۳۷۶: ۱۸). در شعر زیر به طور مستقیم به این نکته اشاره دارد:

«دانم اکنون کز آن خانه‌ی دور / شادی زندگی پر گرفته / دانم اکنون که طفلی به زاری /

ماتم از هجر مادر گرفته / لیک من خسته جان و پریشان / می‌سپارم ره آرزو را / یار من شعر و دلدار من شعر / می‌روم تا به دست آرم او را» (فروغ، ۱۳۸۵: ۶۰).

فروغ آرمانی جز شعر نداشت و می‌گفت «بزرگترین آرزوی من این است که یک هنرمند واقعی باشم و همیشه سعی می‌کنم به این آرزو برسیم... من زندگی را وقف هنرم و حتی می‌توانم بگویم که فدای هنرم کرده‌ام. من زندگی را برای هنرم می‌خواهم» (م. تهرانی، ۱۳۷۶: ۸۲). «ای کاش می‌توانستم مثل حافظ شعر بگویم مثل او حساسیتی داشته باشم که ایجادکننده رابطه با تمام لحظه‌های صمیمانه‌ی تمام زندگی‌های مردم آینده باشد» (جلالی، ۱۳۷۷: ۶۵).

این حس او را به جایی می‌کشاند که اگر عاشقانه‌ای می‌سراید آخر سر معشوق خود را تبدیل به الهه‌ای می‌کند که شعر را به او الهام می‌کند و در واقع شور شعر است که او را وادار به عاشقانه سرودن می‌کند و می‌گوید:

«ای مرا با شور شعر آمیخته / این همه آتش به شعرم ریخته / چون تب عشقم چنین افروختی / لاجرم شعرم به آتش سوختی» (فروغ، ۱۳۸۵: ۲۲۳).

و اگر روشنفکران را به باد انتقاد می‌گیرد معمولاً مقصود او روشنفکران، شاعران و نویسندگانی است که در عرصه‌ی ادب معاصر مدعی درک و فهم و به اصطلاح کمالات بودند و خود را منتقد و شاعر ملی و نویسنده بین‌المللی

و تئوریسین می دانستند» (شمیسا، ۱۳۷۶: ۱۷۵).
و این گونه درباره آن‌ها می‌سراید:

« من می‌توانم از فردا / در پستوی مغازه
خاچیک / بعداز فروکشیدن چندین نفس، ز
چند گرم جنس دست اول خالص / و صرف
چند بادیه پیسی کولای ناخالص / و پخش
چند یاقق و یا هوو و غ و غ و هوهو / رسماً به
مجمع فضلالی فکور و فضله‌های فاضل
روشنفکر / و پیروان مکتب داخ داخ تاراخ
تاراخ بیبوندم / و طرح اولین رمان بزرگم
را / که در حوالی سنه یک هزار و شصت
و هفتاد و هشت شمسی تبریزی / رسماً به
زیردستگاه چاپ خواهد رفت / بر هر دو پشت
ششصد و هفتاد و هشت پاکت / اشنوی اصل
ویژه بریزم» (فروغ، ۱۳۸۵: ۲۸۸).

چرا فروغ برای شعر این همه اهمیت قائل
است؟ و چرا می‌خواهد با تمام وجود، خودش را
برای هنرش فدا کند؟ در یک گفت‌وگو این چنین
پاسخ می‌دهد: «فکرمی کنم کسی که کار هنری
می‌کند باید اول خودش را بسازد و کامل کند
و بعد از خودش بیرون بیاید و به خودش مثل
یک واحد از هستی و وجود نگاه کند تا بتواند به
تمام دریافت‌ها و فکرها و حس‌هایش یک حالت
عمومیت بخشد» (طاهباز، ۱۳۷۶: ۶۰). و با چنین
نگاهی به شعر سبب شد فروغی که «با من سرایی،
به ویژه با زن سرایی و حتی با تن سرایی آغاز کرد،
اما به زودی از تن، از زن و از من فرا گذاشت و
به ما، به جامعه ما رسید» (م. آزاد، ۱۳۷۶: ۴۳۹).

و این دقیقاً بعد از مرحله سرودن مجموعه «اسیر»
است گویی انتقادهایی که از او بعد از انتشار دادن
دفتر «اسیر» شده بود در او تاثیر کرده بود و دیگر
از این حقیقت آشکار بی‌خبر نبود که در اجتماع
ما زن و مرد هر دو محروم‌اند.

دوره میانی؛ خیالی

سال ۱۳۳۵ ه.ش. فروغ تحت تاثیر شرایط
روحي و بحران‌های عصبی به اروپا سفر کرد و
زبان ایتالیایی و آلمانی را فرا گرفت. در همین
ایام، شعرهایی از شاعران اروپایی را ترجمه کرد
و ترجمه‌هایی از قرآن کریم و تورات را مطالعه
کرد. سال ۱۳۳۷ ه.ش. مجموعه «عصیان»
منتشر می‌شود، «عصیان»، داستان سرگشتگی
فروغ است. فروغ مضامین فلسفی را خیام وار
مطرح می‌کند و در خلقت چون و چرا می‌کند و از بی
عدالتی اجتماعی، جبرگرایی و جبرستیزی سخن
می‌گوید «نومیدی و سرخوردگی و شکست، فروغ
را به سوی طغیانی تازه می‌کشاند. طغیان در برابر
تمام اصول اعتقادی و دینی. او همه نارسایی‌ها
و ناکامی‌های خود را در نادرستی آفرینش می‌داند
و عصیان می‌کند. اما عصیان او، سطحی و کم
مایه است و از عمق فلسفی و تفکرات عمیق کاملاً
خالی است، حتی از لحاظ تخیل نیز چندان قوتی
ندارد و فقط نمودار عقده‌هایی است که شاعر
از وجود خود به دست آورده است از این رو نه خیام
می‌شود و نه حافظ، نه ابوالعلا و نه ولتر..... در این
مجموعه گویی شاعر در دنیای رمانتیک و خیالی

زردی خورشید بیمار تب آلودی.....
 چیستیم من؟ زاده یک شام لذت بار
 ناشناسی پیش می‌راند در این راهم
 روزگاری پیکری بر پیکری پیچید
 من به دنیا آمدم، بی آن که خودخواهم.....
 (فروغ، ۲۰۰۳: ۱۱۴)

دورهٔ واپسین؛ عقلی

در این مرحله با فروغی تازه مواجهیم، تحول یافته، چاره‌ساز، تلاشگر، حساس و دقیق. گویا به مرتبهٔ کشف و شهود رسیده است و روابط پدیده‌های ظاهرا بی‌ربط را در می‌یابد با مجموعه‌ای از ناسازها خشم و ترحم، امید و نومید، وصل و تنهایی، گاه از زبانی نیش دار و خشن و گاه طنزگونه بهره می‌گیرد. هر شعر دو دفتر اشعار پایانی فروغ - تولدی دیگر و ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد - قدم تازه ایست به سرزمینی نامکشوف. اودیگر به جای دردهای خواهران خود، دردهای انسانی را می‌بیند و به این نتیجه می‌رسد که:

«پیغمبران، رسالت ویرانی را / با خود به قرن ما آوردند / این انفجارهای پیاپی / و ابرهای مسموم / آیا طنین آیه‌های مقدس هستند؟ / ای دوست، ای برادر، ای هم خون / وقتی به ماه رسیدی / تاریخ قتل عام گل‌ها را بنویس»
 (فروغ، ۱۳۸۵: ۳۲۱).

فروغ در دودفتر پایانی خود، دغدغه‌های تفاوت بین جنسیت‌ها را نداشت کل این دو دفتر شامل چهل و دو قطعه شعر بلند و کوتاه

به سر می‌برد و دل زده از ناروایی‌های جهان زمینی، راهی به سوی آسمان‌ها و کهکشان‌های دور می‌یابد. از این رو فضای شعر فروغ در این مجموعه از زمین و زمینیان به دور است و در واقع نوعی بیان تخیلات اوست...» (آژند، ۱۳۶۳: ۲۱۵).

«عصیان فروغ، عصیانی است بی هدف؛ موضوعی که عنوان می‌کند موضوعی است کهنه و مکرر. تنها امتیاز این شعرهای شطح گونه، رهایی شاعر است از عوالم پرسوز و گداز شخصی، اما طرح مسایل فلسفی مجرد از مسایل ریشه‌ای اجتماعی، یقیناً به بن بست می‌کشد. در عصیان فروغ شاید به دشواری بتوان اندیشهٔ مشخصی یافت، هم چنان که دیدگاه سیاسی معینی ندارد» (م. آزاد، ۱۳۷۸: ۱۵۸).

با خدا سخن می‌گوید و در بارهٔ مرگ، خلقت، حیرت و سرگردانی خود و انسان‌ها به چون و چرا می‌پردازد:

«بر لبانم سایه‌ای از پرسشی مرموز
 دردم در دیست بی آرام و هستی سوز
 راز سرگردانی این روح عاصی را
 با تو خواهم در میان بگذارم، امروز
 گرچه از درگاه خود می‌رانیم اما
 تا من این جا بنده، تو آن جا خدا باشی
 سرگذشت تیره من، سرگذشتی نیست
 کز سر آغاز و سرانجامش جدا باشی.

سینه‌ی سرد زمین و لکه‌های گور
 هر سلامی سایه‌ی تاریک بدرودی
 دست‌هایی خالی و در آسمانی دور

است که در پانزده قطعه به هیچ وجه جنسیت شاعر مشخص نیست این پانزده قطعه عبارتند از «گذران»، «آفتاب می شود»، «روی خاک»، «بادمارا خواهد برد»، «غزل»، «میان تاریکی»، «وصل»، «پرستش»، «جمعه»، «تنهایی ماه»، «درغروب ابدی»، «مرداب»، «پرنده، فقط یک پرنده بود»، از دفتر تولدی دیگر و قطعه‌های «بعدازتو» و «دلَم برای باغچه می سوزد» از دفتر ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد. در این شعرها، پنهان نگه داشتن جنسیت به حدی است که حتی شاعر، جنسیت معشوق خود را نیز پوشیده نگه می‌دارد. برای نمونه در شعر زیر:

«تورا صدا کردم / تورا صدا کردم / تمام هستی من / چویک پیاله شیر / میان دستم بود / نگاه آبی ماه / به شیشه‌ها می خورد / تمام شب آن جا / میان سینه‌ی من / کسی زنومیدی / نفس نفس می زد / کسی به پا می خاست / کسی تورا می خواست / دو دست سرد او را دوباره پس می زد» (فروغ، ۱۳۸۵: ۲۰۸).

و یا در شعر زیر وقتی می خواهد دلگیری یک روز تعطیل را در خانه تصویر کند - که برای هر جنس، رنگ و روی متفاوتی باید داشته باشد - به صورتی آگاهانه به چیزهایی در خانه اشاره می‌کند که دغدغه هر دو جنس - مونث و مذکر - است. اشاره به چیزهایی مثل پرده، کتاب، گنجه، تصاویر.

«جمعه ساکت / جمعه متروک / جمعه چون کوچه‌های کهنه، غم انگیز / جمعه اندیشه‌های بیمار / جمعه خمیازه‌های مودی کشدار / جمعه

بی انتظار / جمعه تسلیم / خانه خالی / خانه دلگیر / خانه در بسته برهجوم جوانی / خانه تاریکی و تصور خورشید / خانه تنهایی و تقال و تردید / خانه پرده، کتاب، گنجه، تصاویر / آه، چه آرام و پرغرور گذرداشت / زندگی من چو جویبار غریبی / در دل این جمعه‌های ساکت متروک / در دل این خانه‌های خالی دلگیر / آه، چه آرام و پرغرور گذرداشت.» (همان، ۲۲۶).

یا در این شعر از دفتر «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» که در مورد خاطرات کودکی است؛ هیچ اشاره‌ای به جنسیت خود نمی‌کند و می‌خواهد این مرور خاطرات بدون در نظر گرفتن جنسیت، برای افراد هر دو جنس جذاب باشد «ای هفت سالگی / ای لحظه شگفت عزیمت / بعد از تو هر چه رفت، در انبوهی از جنون و جهالت رفت / بعد از تو پنجره، که رابطه‌ای بود سخت زنده و روشن / میان ما و پرنده / میان ما و نسیم / شکست / شکست / شکست / بعد از تو آن عروسک خاکی / که هیچ چیز نمی‌گفت، هیچ چیز به جز آب، آب، آب / در آب غرق شد. / بعد از تو ما صدای زنجره‌ها را کشتیم / و به صدای زنگ که از روی حرف‌های الفبا برمی‌خاست / و به صدای سوت کارخانه‌های اسلحه سازی، دل بستیم / بعد از تو که جای بازیمان زیر میز بود / از زیر میزها / به پشت میزها / و از پشت میزها / به روی میزها رسیدیم / و روی میزها بازی کردیم / و باختیم، رنگ تورا باختیم، ای هفت سالگی.....» (همان، ۳۱۶).

در سایر سروده‌ها هم که به جنسیت اشاره شده، چنان نیست که به صراحت، بین دو جنس فاصله‌ای افکنده شود بلکه آن چه به عنوان اشاره به جنسیت در این اشعار به چشم می‌آید حاصل روال طبیعی کلام است، یعنی فروغ غیر از یکی دو جا در کل این دو دفتر به صراحت نمی‌گوید که من زن هستم. آمار نشانگر آن است که فروغ به چیزی فراتر از جنسیت می‌اندیشیده و مسأله جنسیت برای او مطرح نبوده است او در شعر نوستالژیک «آن روزها» که بازگویی خاطرات دوران کودکی فروغ است و با این بند آغاز می‌شود: «آن روزها رفتند / آن روزهای خوب / آن روزهای سالم سرشار / آن آسمان‌های پراز پولک / آن شاخساران پراز گیلاس / آن خانه‌های تکیه داده در حفاظ سبز پیچک‌ها به یک دیگر / آن بام‌های بادبادک‌های بازیگوش / آن کوچه‌های گیج از عطرافاقی ها.» (همان، ۱۸۳).

این شعر از نود و شش مصراع تشکیل شده است و تا مصراع نود و دو اگر کسی شعر را بخواند به هیچ وجه به جنسیت کودکی که خاطرات او بازگو می‌شود پی نخواهد برد. فروغ تا آخر شعر از ضمیر اول شخص «من» بهره می‌گیرد و اجازه نمی‌دهد که بیان جنسیت کودک باعث شود نیمی از مخاطبان خود را با شعرش بیگانه کند و تنها در چهار مصراع آخر شعر جنسیت خود را آشکار می‌سازد «آن روزها رفتند / آن روزها، مثل نباتاتی که در خورشید می‌پوسند / از تابش

خورشید پوسیدند / و گم شدند آن کوچه‌های گیج از عطرافاقی‌ها / دراز دحام پرهیاهوی خیابان‌های بی برگشت / و دختری که گونه‌هایش را / با برگ‌های شمعدانی رنگ می‌زد، آه / اکنون زنی تنهاست / اکنون زنی تنهاست» (فروغ، ۱۳۸۵: ۱۸۸).

در میان اشاره‌های ضمنی که فروغ به جنسیت خود داشته، کاربرد واژه‌های «گیسو» و «پستان»، بالاترین بسامد را دارند. دکتر شمیسا به نقل از مایکل هیلمن در کتاب راهنمای ادبیات معاصر می‌گوید: «جالب‌ترین است که در تمام این شعر «فتح باغ»، «ما» و «من و تو» نشانه‌ی هماهنگی و تساوی کامل مابین زن و مرد است. درست است که شعر از دیدگاه گوینده یعنی دیدگاه زن گفته شده است، اما شریکی مساوی و شخصیتی کاملاً مثبت است. مرد و زن مکمل هم دیگر و مشترکاً خالق باغ عدن خود یا با هم فاتح آن باغ هستند» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۳۱۳-۳۱۴). در شعر زیر تنها اشاره‌ای که به جنسیت شاعر شده است، واژه «گیسو» است.

«سخن از پیوند سست دو نام / و هم آغوشی در اوراق کهنه یک دفتر نیست / سخن از گیسوی خوش بخت من است / با شقایق‌های سوخته بوسه تو» (فروغ، ۱۳۸۵: ۲۶۷).

فروغ غیر از دوشانه ذکر شده گاهی به ندرت از دیگر کلمات هم برای جنسیت خود بهره برده است که از آن میان برخی واژه‌ها اروتیک و برخی

دیگر غیراروتیک هستند. از جمله لغات اروتیک می‌توان به واژه «بکارت» اشاره کرد: «و من به آن زن کوچک برخوردم / که چشم هایش، مانند لانه‌های خالی سیمرغان بودند / و آن چنان که در تحرک ران هایش می‌رفت / گویی بکارت رویای پرشکوه مرا / با خود به سوی بستر شب می‌برد» (همان، ۳۰۸).

از نمونه‌های غیراروتیکی که اغلب مربوط به زیورآلات زنانه است مانند:

« من سردم است و از گوشواره‌های صدف بیزارم / من سردم است و می‌دانم / که از تمامی اوهام سرخ یک شقایق وحشی / جز چند قطره خون / چیزی به جا نخواهد ماند» (همان، ۳۰۵).

این که فروغ در بسیاری مواقع زن بودن خود را در شعر پنهان می‌کند یا اشاره‌های او به جنسیت اش بیشتر به صورت ضمنی و طبیعی در کلام می‌آید به این خاطر نیست که او از زن بودنش ناراحت باشد یا مشکلی از این لحاظ داشته باشد. بلکه بیشتر به این خاطر است که او در زن بودن خود مشکلی نمی‌بیند و این امر برای او به صورت امری طبیعی مورد قبول واقع شده است. او در اندیشه تکامل یافته خود، نه تنها خود بلکه موجود زن را به عنوان انسان پذیرفته است. و اگر در شعرهای او به زبانی متفاوت با زبان شعری مردان برخورد می‌کنیم به خاطر این است که او خود به عنوان یک بشر از نوع مونث این

اجازه را می‌دهد که از زبان خود یعنی زبان زنانه بهره بگیرد او می‌گوید: «اگر شعر من یک مقدار حالت زنانه دارد خوب، این خیلی طبیعی است که به علت زن بودنم است. من خوش بختانه یک زنم. اما اگر پای سنجش ارزش‌های هنری پیش بیاید. فکر می‌کنم دیگر جنسیت نمی‌تواند مطرح باشد.... من فکر می‌کنم کسانی که کارهنرا برای بیان وجود خودشان انتخاب می‌کنند. اگر قرار باشد جنسیت خودشان را یک حدی برای کارهنری خودشان قرار بدهند. فکر می‌کنم همیشه در همین حد باقی خواهند ماند. و این واقعا درست نیست. من اگر فکر کنم چون یک زن هستم و تمام مدت باید راجع به زنانگی خودم صحبت کنم این نه که به عنوان یک شاعر بلکه به عنوان یک آدم دلیل متوقف بودن و یک نوع از بین رفتگی است چون آن چیزی که مطرح است، این است که آدم جنبه‌های مثبت وجود خودش را جوری پرورش دهد که به حدی از ارزش‌های انسانی برسد. اصل کار، آدم است. زن و مرد مطرح نیست. به هر حال من وقتی شعری گویم آن قدرها به این موضوع توجه ندارم و اگر می‌آید، خیلی نا آگاهانه است، جبری است» (جلالی، ۱۳۷۶: ۱۵۴).

فروغ به خاطر خصوصیت زنانه اش از واژگانی چون؛ توروپولک، منجوق کاری، خامه دوزی، گوشواره، خلخال، طلا، ناخن رنگ کردن و.... سخن می‌گوید. و نیز اگر به کارهای خانگی‌ای که

در عرف مختص زنان است اشاره می‌کند؛ مانند: «آیا دوباره باغچه‌ها را بنفشه خواهم کاشت؟» و شمعدانی‌ها را/ در آسمان پشت پنجره خواهم گذاشت؟» (فروغ، ۱۳۸۵: ۳۰۸).

در مقابل این‌ها از کلماتی هم چون، کلنگ، سیمان، تیر، اسلحه سازی - کلماتی که دردنیای مردانه کاربرد دارند- نیز بهره برده است؛ در واقع استفاده او از کلمات و اشاره‌های او به پدیده‌های پیرامون خود از زاویه دید یک انسان است و نه از جنس خاص.

«بعد از تو ما صدای زنجره‌ها را کشتیم / و به صدای زنگ، که از روی حرف‌های الفبا برمی‌خاست / و به صدای سوت کارخانه‌های اسلحه سازی، دل بستیم» (همان، ۳۱۶).

یا؛

«برخاستم و آب نوشیدم / و ناگهان به خاطر آوردم / که کشتزارهای جوان تو از هجوم ملخ‌ها چگونه ترسیدند/ چه قدر باید پرداخت/ چه قدر باید/ برای رشد این مکعب سیمانی پرداخت؟» (همان، ۳۱۸).

فروغ در شعر «دلم برای باغچه می‌سوزد» اگر از اندیشه جامعۀ مذکر که پدر و مادرش را به عنوان نماینده آن‌ها انتخاب کرده است، انتقاد می‌کند در مقابل از مادر و خواهر خود نیز که نماینده نیمه دیگر از جامعۀ انسانی هستند با زبانی نیش دارتر یاد می‌کند. از زبان پدر می‌گوید: «وقتی که من بمیرم دیگر/ چه فرق می‌کند که باغچه باشد

/ یا باغچه نباشد/ برای من حقوق تقاعد کافی است» (همان، ۳۲۵).

در باره دیدگاه برادر می‌سراید:

«برادرم به فلسفه معتاد است/ برادرم شفای باغچه را/ در انهدام باغچه می‌داند» (همان، ۳۲۶).

دلسوزی نا آگاهانه مادر را این گونه بیان می‌کند:

«مادر تمام زندگی‌اش/ سجاده ایست گسترده/ در آستان وحشت دوزخ / مادر همیشه در ته هر چیزی/ دنبال پای معصیتی می‌گردد/ و فکر می‌کند که باغچه را کفر یک گیاه/ آلوده کرده است/ مادر تمام روز دعا می‌خواند/ مادر گناهکار طبیعی است» (همان، ۳۲۵).

و خواهرش را این گونه معرفی می‌کند:

«و خواهرم که دوست گل‌ها بود/ و حرف ساده قلبش را/ وقتی که مادر او را می‌زد / به جمع مهربان و ساکت آن‌ها می‌برد/ و گاه گاه خانواده ماهی‌ها را/ به آفتاب و شیرینی مهمان می‌کرد.../ او خانه‌اش در آن سوی شهر است/ او در میان خانۀ مصنوعیش / با ماهیان قرمز مصنوعیش / وزیر شاخه‌های درختان سیب مصنوعی/ آوازهای مصنوعی می‌خواند/ و بچه‌های طبیعی می‌سازد/ او/ هر وقت که به دیدن ما می‌آید/ و گوشه‌های دامنش از فقر باغچه آلوده می‌شود/ حمام ادکلن می‌گیرد...» (فروغ، ۱۳۸۵: ۳۲۷).

یادشعرزیر؛

«زندگی شاید/ یک خیابان دراز است که هرروز زنی با زنبیل از آن می‌گذرد/ زندگی شاید / ریسمانی است که مردی با آن خود را از شاخه می‌آویزد/ زندگی شاید طفلیست که از مدرسه برمی‌گردد» (همان، ۲۹۵).

اگر در مصراع دوم زندگی را از لحاظ تکرار به خیابانی تشبیه کرده که هرروز زنی با زنبیلی از آن خیابان دراز می‌گذرد، درخط چهارم تعادل را برقرار ساخته و زندگی را تشبیه به ریسمانی کرده که مردی-به خاطر خسته شدن از تکرار و بیهودگی-خود را از شاخه با آن آویخته است و با زیرکی تمام درخط آخر از لفظ طفل به جای دختری پسر استفاده برده است. که تا هم بر معصومیت بچه‌ها تاکید کند و هم جنسیت آن‌ها را پوشیده نگه دارد تا شامل هر دو جنس باشد. او اگر درجایی از شعرش به «دلکان پست» اشاره می‌کند که معمولاً جنسیتشان مذکر بوده است به دنبال آن از «چهره‌ی وقیح فواحش» نیز یاد می‌کند:

« در دیدگان آینه‌ها گویی/ حرکات و رنگ‌ها و تصاویر/ وارونه منعکس می‌گشت / و برفراز سر دلکان پست / و چهره‌ی وقیح فواحش / یک هاله‌ی مقدس نورانی/ مانند چتر مشعلی می‌سوخت» (همان، ۲۴۹).

گاهی به جای اشاره به هر دو جنس از واژه «مردم»، بهره می‌گیرد که برای مرد و زن کاربرد

دارد. مانند؛

«برجدار کلبه ام که زندگیست / با خط سیاه عشق / یادگارها کشیده‌اند / مردمان رهگذر» (همان، ۱۹۵).

یا؛

«مردم/ گروه ساقط مردم/ دل مرده و تکیده و مبهوت/ در زیر بارشوم جسدهاشان/ از غربتی به غربت دیگر می‌رفتند/ و میل دردناک جنایت/ در دست هایشان متورم می‌شد/ گاهی جرقه‌ای، جرقه‌ی ناچیزی/ این اجتماع ساکت بیجان را/ یک باره از درون متلاشی می‌کرد/ آن‌ها به هم هجوم می‌آوردند/ مردان گلوی یکدیگر را/ با کارد می‌بریدند/ و در میان بستری از خون / با دختران نابالغ هم خوابه می‌شدند» (همان، ۲۵۰).

نتیجه‌گیری

زبان و اندیشه رابطه‌ای تنگاتنگ و مکمل دارند و عوامل اقتصادی، فرهنگی، وراثت، محیط و جنسیت در زبان و اندیشه تاثیر گذار است. در بررسی زبان و اندیشه‌ی فروغ به سه دوره می‌توان اشاره کرد که تحت تاثیر شرایط خانوادگی، محیط اجتماعی، فرهنگی که فروغ در آن به سر برده است ایجاد شده‌اند. فروغ در این سه دوره به گونه‌ی رهروی تنها وش نمایان می‌شود که جست و جو می‌کند و با کنار گذاشتن دنیای مرزها و پناه بردن به بی‌کرانه‌ها به رهایی می‌رسد و ققنوس وار در هر تجربه‌ای خاکستر می‌شود و دوباره از خاکستر

خود سربرمی آورد و به سرایش تجربه‌ای دیگر دست می‌یازد. نتیجه این سیروسلوک شعری را درسه دوره زیر می‌توان قرار داد:

دوره نخست؛ حسی: فروغ در این دوره دنباله رو احساسات و عواطف زنانه خویش است. سنت شکنی می‌کند. منظور شاعر، زن ایرانی است. از زن و احساسات زنانه سخن می‌گوید. من شاعر محدود و فردی است. به واقعیت‌های بیرونی توجه کمی دارد. اندیشه اش تکامل نیافته و اغلب اشعار حدیث نفس شاعر و درونی هستند. شعر فروغ در این دوره، وابسته به کلیشه‌های سنت ادبی است و اغلب روایتگر صحنه‌ها و رویدادهای حسی. از مضامینی چون؛ جنون، عشق، وصل، هیجان، غم و شادی و حسرت بسیار سخن می‌گوید. این دوره شامل مجموعه‌های «اسیر» و «دیوار» است. برای مضمون پردازی متوسل به ترکیب سازی می‌شود و ترکیب‌های وصفی و اضافی را فراوان به کار می‌برد.

دوره میانی؛ خیالی: فروغ چهره‌ای مایوس و فیلسوف مابانه دارد. ذهنیتی فلسفی دارد و بیشتر شاکی است تا راوی. از روزگار، خدا، تقدیر، جدایی و تنهایی گله و شکایت دارد. دادخواه است. هر چند که هنوز حرف‌های دوره اول در شعرش وجود دارد ولی از شور و احساس آغازین او کاسته شده و عصیان می‌کند، مجموعه «عصیان»، سرکشی روح شاعر است که به بیان دردهای درونی پرداخته است. و کم کم در این دوره به سمت عقل گرایی می‌یابد و از ذهنیت فلسفی

او کاسته می‌شود و ذهنیتی اجتماعی به خود می‌گیرد. تفکرات انتقادی فروغ در این دوره نمایان است.

دوره واپسین؛ عقلی: فروغ از طبیعت و عناصر طبیعی برای بیان و نشان دادن ایده‌آل‌های فکری بهره می‌گیرد. من شاعر گسترده و اجتماعی است. زن، تنوع چهره می‌یابد. شمار ترکیب‌های اضافی و وصفی روبه کاستیست. تاملات ژرف و عمیق حاصل این دوره است که پس از مجموعه «تولد دیگر» و در مجموعه «ایمان بیاوریم به آواز فصل سرد» به اوج می‌رسد و چهره‌ای جهانی می‌یابد و راز موفقیت فروغ این بود که توانست از حصارها و دیوارهایی که خود و جامعه به دورش کشیده بودند، بیرون بیاید. گویی درک کرده بود که فرصت چندانی ندارد و شتابان از «اسیر»، «دیوار» و «عصیان» که به منزله پلی بودند برای عبور، می‌گذرد و به مقصدش یعنی؛ «تولد دیگر» و «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» می‌رسد. در این سیر با تحول زبانی وی نیز مواجه می‌شویم در دو دوره اول و دوم شاعریش زبانی نسبتاً آرکائیک برمی‌گزیند و بیشتر لغات فارسی فصیح رابه کار می‌گیرد اما در دوره سوم اغلب با واژگانی امروزی و گاه محاوره‌ای روبه رو می‌شویم و بسامد واژگان کهن از آغاز تا انجام دوران شاعریش رو به کاهش می‌یابد به طوری که در مجموعه «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» تقریباً از بین می‌رود.

منابع

- آژند، یعقوب، ادبیات نوین ایران (ترجمه و تدوین)، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- باطنی، محمدرضا، رابطه زبان و تفکر، مجله فرهنگی-هنری بخارا، شهریور، شماره ۶۶ صص ۴۵-۲۵، ۱۳۸۷.
- باطنی، محمدرضا، زبان و تفکر، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۶۹.
- تهرانی، م.، درخشش فروغ شعر، آدینه، نوروز، شماره‌های ۱۱۶ و ۱۱۷، صص ۹۰-۱۱۰، ۱۳۷۶.
- جلالی، بهروز، جاودانه زیستن، در اوج ماندن، تهران، مروارید، ۱۳۷۷.
- چامسکی، نوام، زبان و اندیشه، ترجمه کورش صفوی، تهران، هرمس، ۱۳۷۹.
- شمیسا، سیروس، راهنمای ادبیات معاصر، تهران، میترا، ۱۳۸۳.
- شمیسا، سیروس، نگاهی به فروغ، تهران، مروارید، ۱۳۷۶.
- طاهباز، سیروس، زنی تنها (زندگی و هنر فروغ فرخزاد)، چ دوم، تهران، زریاب، ۱۳۷۶.
- عابدینی، فرهاد، سیری در سروده‌های فروغ، نگین، سال ۱۱، بهمن ۱۳۵۴ و فروردین ۱۳۵۵، شماره‌های ۱۲۹-۱۳۰، صص ۲۶-۲۳.
- فرخزاد، فروغ، دیوان فروغ فرخزاد، به کوشش اعظم نوروژی، مشهد، نیکا، ۱۳۸۵.
- فرخزاد، فروغ، تپش‌های عاشقانه قلبم (مجموعه اشعار، نامه‌های فروغ فرخزاد به همسرش پرویز شاپور)، به کوشش کامیار شاپور-عمران صلاحی، آلمان، بی نا، ۲۰۰۰ م.
- مرادی کوچی، شهناز، شناخت نامه فروغ فرخزاد، تهران، قطره، ۱۳۷۹.